سبک رفتار

رفتگر بیرون و درون خود باشیم

نگذاریم ناپاکی‌ها در زندگی‌مان انباشته شود

■ لیلا جعفری

انگار تمیز کردن در ذات ماست. اگر چیزی که متعلق به ماست تمیز نباشد خجالت می‌کشیم. هر انسانی که روح و روان سالمی دارد دلش نمی‌خواهد در برابر دیگران با ظاهری کثیف و آلوده ظاهر شود. اگر جایی از پوشاک یا اشیایی که متعلق به ماست لکه‌ای داشته باشد، می‌خواهیم آن را پنهان کنیم. اگر جایی از خانه‌مان تمیز نیست ممکن است به محض اینکه مهمانی می‌خواهد به خانه‌مان بیاید آن را تمیز کنیم تا مبادا مهمان آن آلودگی را ببیند. چون دلمان نمی‌خواهد مهمان ما را فردی کثیف بداند و درواقع درباره ما احساس بدی پیدا کند. بسیاری از اوقات ممکن است یادمان برود یا فرصت این را نداشته باشیم که اشیا را گردگیری کنیم، ولی به محض اینکه کسی می‌خواهد به خانه ما بیاید و ممکن است آنها دیده شوند، دستمال را برمی‌داریم و شروع می‌کنیم به گردگیری، آن هم با دقت تا هیچ ردی از گرد روی آنها باقی نماند. اینها یعنی اینکه تمیزی را ناخودآگاه بخشی از شخصیت خود می‌دانیم و با تمیزی می‌خواهیم آن را خوب و مثبت نشان بدهیم. پس اینجا می‌شود این پرسش را مطرح کرد که آیا ما حقیقتاً نیاز درونی‌مان را درباره پاکی برآورده می‌کنیم؟ آیا ما به طور واقعی پاک هستیم و به پاکی واقعی، اهمیت می‌دهیم؟

■■■

■ **آیا هر یک از ما می‌توانیم رفتگر باشیم؟**

چند سال پیش فیلمی روی پرده‌های سینمایی در ایران و برخی کشورهای دیگر به نمایش درآمد که تا مدت‌ها مورد بررسی قرار گرفت. این فیلم که نامش نارنجی‌پوش بود مربوط می‌شد به خبرنگاری که تصمیم گرفت شغل خودش را رها کرده و مانند رفتگران لباس بپوشد و شهر را تمیز کند. پسر دبستانی او هم با دیدن این شغل پدر مانند او لباس نارنجی رفتگران را می‌پوشید و کنار او خیابان‌ها را جارو می‌کشید. همسر او که یکی از استادان سرشناس و مدرس یکی از دانشگاه‌های خارج از کشور بود، از این وضعیت ناراحت شد و تصمیم به جدایی از او گرفت. از داستان این فیلم اینطور برمی‌آمد که یک مدرس دانشگاه نمی‌توانست لباس رفتگری را بر تن فرزند یا شوهرش ببیند. به عبارتی دانش که همیشه داد پاکیزگی بر زبان دارد، در برابر پاکیزگی ایستاده بود و به نظر می‌رسید پیام فیلم هم همین بود. اینکه این همه دانش کسب می‌کنیم و ممکن است مانند آن بانو، دانشمند هم بشویم ولی به‌راستی معنای درست زندگی که یکی از آنها پاک بودن و پاک زندگی کردن است را درک نکنیم. تا آنجا که وقتی کسی می‌خواهد شغلی داشته باشد که به تمیز شدن محیط منجر شود، به صرف اینکه از شغل‌های رده پایین جامعه است مورد نکوهش قرار می‌گیرد. یعنی دانش در برابر ذهنیاتی که در جامعه تعریف شده است می‌ایستد و به نفس آن که پاک کردن و تمیز شدن است بهایی نمی‌دهد. این همان دردی است که گریبان بسیاری از ما را گرفته است. اینکه پاکیزگی را فدای ظاهر می‌کنیم. اینکه به ذهنیاتی که از تعریف‌های قراردادی خود ما برخاسته‌اند توجه نشان می‌دهیم و ماهیت بسیاری از آنان را که ممکن است باطل باشند در نظر نمی‌گیریم. به ذهنیاتی که برای خود مقرر کرده‌ایم بیشتر اهمیت می‌دهیم، تا پاکی واقعی. این دردی است که امروزه کمتر به درمان آن فکر می‌کنیم و آن وقت از ناراحتی‌هایی که پیرو آن در خانواده و جامعه برایمان پیش می‌آید رنجور می‌شویم. اهمیت این پرسش که آیا ما به طور واقعی پاک هستیم و به پاکی واقعی، اهمیت می‌دهیم در اینجا بیشتر خودش را نشان می‌دهد. و خلاصه اینکه آیا توان این را داریم که هنگام ضرورت، لباس نارنجی را بر تن کنیم و از نگاه سنگین اطرافیان نیز نترسیم؟ و در واقع آیا شهامت و توانایی این را داریم که رفتگر بیرون و درون خود باشیم؟

■ **حواسمان به انباشتگی‌های ناشی از ناپاکی باشد**

داستان این است که ما باید به پاکی واقعی فکر کنیم، نه تنها کثیف نکنیم که پاک‌کننده هم باشیم و در این راه تمام تلاش خود را انجام دهیم، حتی اگر منجر به ملامت دیگران شود، چون پاکی ضرورت این هستی است. در آن فیلم خبرنگار آنقدر دلش می‌خواست همه جا تمیز باشد که جارو به دست گرفت و پذیرفت تا لباسی را که مردم لقب سطح پایین به آن می‌دادند بپوشد. غافل از اینکه این شخص که جامعه نسبت پایین را به آن داده بود، باعث می‌شد تا آلودگی‌ها از بین برود. نگاهی درست به نظافت و پاکیزگی یکی از چیزهایی است که امروزه دنیا به آن نیاز دارد. این پاکیزگی شاید در ظاهر مربوط به اشیا و لباس‌ها و چیزهای مختلف پیرامون ما باشد، ولی در سطحی عمیق‌تر و متعالی‌تر مربوط به نیروهایی است که برای ما به ارمغان می‌آورد. پلیدی، پلیدی را جذب می‌کند. نمی‌شود پلیدی را همراه خود کرد و در عین حال پروانه‌های زیبا را دور خود جمع نمود. وقتی به پاکیزگی در ابعاد مختلف آن بهایی نمی‌دهیم نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که زیبایی‌ها گرد ما باشند. احساس خوبی که در پی نیروهای مثبت ناشی از پاکی‌ها به دست می‌آوریم شاید یکی از پاداش‌های هستی به ما باشد؛ پاداشی در ازای تمیز بودن.

انباشتگی‌هایی که در پی اهمیت ندادن به پاکی و پاکیزگی در خانه، زندگی یا شهر برای ما به وجود می‌آید، یکی از همان چیزهایی است که گریبان ما را در زندگی می‌گیرد. نیروهای منفی یکی پس از دیگری در وجود ما یا زندگی ما انباشته می‌شود بی‌آنکه حواسمان به آنها باشد. در پی وجود آنها حالمان روز به روز و لحظه به لحظه بدتر می‌شود. دلمان می‌خواهد از خلق بدی که ما را در چنگ خود گرفته است رها شویم، ولی نمی‌دانیم این حال بد از کجاست. ممکن است برخی ناپاکی‌های ظاهری یا درونی آنها را به زندگی ما آورده باشد ولی غافل از آنها بوده و باز هم روند زندگی خود را تغییر نمی‌دهیم. به کهنه‌ها می‌چسبیم و فرسوده‌ها را از زندگی خود خارج نمی‌کنیم. برخی کهنه‌ها بسیار خوب و قابل استفاده هستند ولی همیشه هم اینطور نیست. چون ممکن است به آنها وابسته شده باشیم و بدون درنظر گرفتن این نکته که آنها دیگر برای ما قابل استفاده نیستند و کارایی خود را از دست داده‌اند تنها یک گوشه نگهشان داریم و از اینکه بخواهیم بیندازیمشان دور یا به کسی ببخشیمشان، بترسیم. و این ترس از دست دادن، همچنان در وجود ما بزرگ و بزرگ‌تر شود تا جایی که انباشتگی‌های درونی‌مان را بیشتر و بیشتر کند. و می‌شود گفت بسیاری از مردم به این نکته مهم توجه ندارند.

■ **از پاکسازی با مواد پاک‌کننده تا پاکسازی درون**

معنی پاکسازی را ممکن است به طور واقعی درک نکرده باشیم و به محض شنیدن جملاتی از این دست به یاد مواد پاک‌کننده و ضدعفونی‌کننده یا چیزهایی از این قبیل بیفتیم که تنها کارشان این است که چیزهای ما را براق کنند. ولی باز هم به ماهیت پاک‌کنندگی ناشی از آن توجهی نکنیم. باز بساییم و بشوییم، ولی حال خوبی را که به آن نیاز داریم به دست نیاوریم. چون حواسمان به آن چیزی که به‌راستی در پی‌اش هستیم نیست. درک نکنیم که نیروی خوبی که از پی تمیزی به دست می‌آید آن چیزی است که به آن نیاز داریم و صرفاً به صورت ظاهری آن توجه کنیم. وسایل خانه‌مان را برق می‌اندازیم و مرتب تمیز می‌کنیم ولی باز هم راضی نمی‌شویم. هر روز به تبلیغاتی که درباره مواد شوینده و پاک‌کننده است بیشتر دقت می‌کنیم. مواد تازه را امتحان می‌کنیم و باز راضی نمی‌شویم. غافل از اینکه به نوعی از پاکی نیاز داریم که نیاز وجودی ماست. یک نوع پاکی که باعث دوری عوامل منفی پیرامون ما می‌شود. دلمان می‌خواهد به آن خواسته فطری و درونی خود برسیم، ولی هر چه بیشتر پاک می‌کنیم ممکن است کمتر به آن برسیم. شاید احساس خوب ناشی از تمیزی احساس طراوت و خوبی را به ما بدهد ولی آن چیزی را به ما نمی‌دهد که ما را وادار به پاک کردن کرده است.

برای روشن‌تر شدن موضوع مثال‌هایی می‌آورم. در اماکن مذهبی و مساجد مصداق این کلام را می‌شود دید. مکان‌هایی که مردم به صورت پرجنب‌وجوش در آنجا رفت‌وآمد دارند و نیروی خوب نیایش در آنها جاری است. در گذشته بارها به مکانی که در محله ما وجود داشت و نامش زینبیه بود، رفته بودم. این حس و حال در آنجا به خوبی جاری بود. گرد و غباری روی کتاب‌ها و وسایل آنجا نبود، احساس رکود و فرسودگی هم در آن به من دست نمی‌داد، با آنکه وسایلی کهنه و قدیمی درونش قرار داشت. این فرسودگی و کهنگی رنگ بی‌روحی و بی‌حالی به آنجا نمی‌داد چون مرتب مورد استفاده قرار می‌گرفت. هنوز هم حس و حال ناشی از فعالیت و جنب‌وجوش را در میان جوانان حاضر در آنجا به یاد دارم. نیرویی که پس از سال‌ها می‌توانم درکش کنم. چند وقت پیش به خانه استادی معنوی و متدین در دل پایتخت رفتم. این استاد سال‌ها پیش در این مکان عبادت می‌کرد. آن روزها با رفتن به آنجا حس و حالی را در خودم پیدا می‌کردم که شاید با برهم زدن انباشتگی‌ها به دست می‌آمد. آن استاد چند سال پیش محل سکونتش را از آن مکان تغییر داد. پس از سال‌ها برای کاری به آن خانه پا گذاشتم و حس و حالی که در آنجا برایم پیش آمد عجیب بود. احساس تازگی و جاری بودن زندگی از نیروهای مثبتی بود که در آنجا توجهم را به خود جلب کرد. این احساس تازگی به‌راحتی و تنها با استفاده از مواد شوینده در آنجا برقرار نشده بود. بلکه با نیروی خوب پاک‌کننده‌ای که استاد بر زندگی و خانه و محیطش جاری می‌کرد برقرار شده بود، با اینکه خودش سال‌ها در آنجا زندگی نمی‌کرد. رنگ موکت‌هایش مثل گذشته بود و با آنکه نقاشی و رنگ روی دیوارها تغییری نکرده بود ولی انگار مثل گذشته پر رفت‌وآمد بود و تازه. اثری از رکود و ماندگی در آنجا دیده نمی‌شد. این نیروهای خوب در آن خانه تنها با عبادتی که آن استاد برای مثبت شدن و معنوی شدن فضای آن خانه طلب می‌کرد پیش می‌آمد. نیرویی که برگرفته از طلب پاکی از ذات پاک پروردگار بوده است. تا جایی که من می‌دانم در آنجا توجه به استفاده از انواع متنوع و خاص مواد شوینده نبوده است، هرچند نظافت همیشه مورد توجه بوده است، بلکه بهره‌گیری از نیروهای حیاتی پاک‌کننده و خدایی مدنظر بوده است.

این احساس خوب و نیروهای پاک و مثبت را شاید شما هم در مکان‌های خاصی تجربه کرده باشید. مثلاً خانه مادربزرگتان که همیشه با نیایش واقعی و دود کردن اسپند و کندر، فضای آنجا را پاک کرده است. خانه‌تکانی و پاک کردن تمامی خانه یکی از نشانه‌های اهمیت دادن ما به پاکی است که خوشبختانه برای ما نیز به صورت سنتی دیرینه به جا مانده است. ما در خانه‌تکانی‌هایمان دست‌کم سالی یک بار تمام زندگی را پاک می‌کنیم تا پاک کردن به یاد همه بماند.

شاید بهتر باشد هم‌اکنون به آنچه در زندگی ما به پاکسازی واقعی نیاز دارد بیشتر فکر کنیم و با این اندیشه خدا هم یاری‌مان کند تا پاکی را برای زندگی خود و دیگران به ارمغان آوریم.

> آیا توان این را داریم که هنگام ضرورت، لباس نارنجی را بر تن کنیم و از نگاه سنگین اطرافیان نیز نترسیم؟ و در واقع آیا شهامت و توانایی این را داریم که رفتگر بیرون و درون خود باشیم؟ داستان این است که ما باید به پاکی واقعی فکر کنیم، نه تنها کثیف نکنیم که پاک‌کننده هم باشیم و در این راه تمام تلاش خود را انجام دهیم، حتی اگر منجر به ملامت دیگران شود، چون پاکی ضرورت این هستی است

> معنی پاکسازی را ممکن است به طور واقعی درک نکرده باشیم و به یاد مواد پاک‌کننده و ضدعفونی‌کننده یا چیزهایی از این قبیل بیفتیم که تنها کارشان این است که چیزهای ما را براق کنند. ولی باز هم به ماهیت پاک‌کنندگی ناشی از آن توجهی نکنیم. باز بساییم و بشوییم، ولی حال خوبی را که به آن نیاز داریم به دست نیاوریم

سبک پاکیزگی

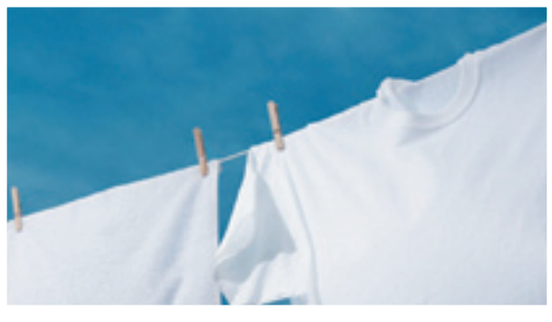

نظافت و پاکیزگی از منظر آیات و احادیث

لباس پاکیزگی و ایمان به تن کن

■ سیمین جم

بی‌تردید در هیچ دین و کیش و آیینی به اندازه اسلام روی پاکی و پاکیزگی تأکید نشده است. پیامبر(ص) می‌فرمایند: «النظافه من الایمان»؛ «نظافت و پاکیزگی از ایمان است.» معنای این حدیث مبارک این است که شخص باایمان، چون مؤمن است پاکیزه هم هست و سرمنشأ پاکیزگی ایمان است یا اینکه بخشی از ایمان را پاکیزگی تشکیل می‌دهد و نمی‌شود کسی در ادعای ایمان خود صادق باشد و در عین حال توجهی به پاکیزگی نداشته باشد.

پاکیزگی از منظر اسلام مفهومی فراگیر شامل پاکی درون و بیرون، حفظ بهداشت فردی و روانی، پاکی رفتار و کردار و حتی پاکی و حفظ محیط زیست را دربرمی‌گیرد. محیط زیست طبیعی تأثیر شگرفی بر روح و روان آدمی دارد و محیط پاک و آراسته و خرم، زندگی را شاداب و معطر می‌سازد.

روایات و احادیث متعددی در مورد نظافت و پاکیزگی وجود دارد که برخی از آنها در ادامه می‌آید.

رسول اکرم(ص) می‌فرمایند: «خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، بخشنده است و بخشش را دوست دارد، پاکیزه است و پاکیزگی را دوست دارد.»

از امام علی(ع) نیز روایت است: «لباس پاکیزه غم و اندوه را می برد و موجب پاکیزگی نماز است.»

حدیث دیگری از رسول اکرم(ص) بیان می‌دارد: «زباله را شب در خانه‌های خود نگه ندارید و آن را در روز به بیرون از خانه منتقل کنید، زیرا زباله نشیمنگاه شیطان است.»

درباره اهمیت طبیعت و محیط یست نیز قرآن کریم می‌فرماید: «سرزمین پاکیزه، گیاهش به فرمان پروردگار می‌روید؛ اما سرزمین‌های بدطینت [و شوره‌زار]، جز گیاه ناچیز و بی‌ارزش، از آن نمی‌روید.»

از این آیه مبارک استفاده می‌شود همانطور که طبیعت و سرزمین پاک در رشد و پرورش بهینه گیاهان مؤثر است، در رشد و تکامل انسان نیز مؤثر می‌باشد، و همانگونه که از زمین‌های شوره‌زار جز گیاهان بی‌ارزش نمی‌روید، محیط آلوده نیز تأثیر منفی و اثرات زیانباری بر تربیت انسان دارد.

توجه به آیات و احادیث فوق همگی تأکید بر ارتباط مؤثر و نزدیک پاکی بیرون و درون انسان دارد و از این منظر است که اسلام پاکی و نظافت را از ایمان و نشانه آن می‌داند.

نگاه

آنان که با درستکاری، خود و پیرامون را پاکسازی می‌کنند

غبارزدایی از من و ما

■ هما ایرانی

پاکیزگی نشانه ایمان است. این آموزه صریح دین ماست. من نیز از نوجوانی تا بزرگسالی بارها این آموزه را شنیده یا خوانده بودم، ولی معنی حقیقی آن را درک نمی‌کردم تا اینکه آن اتفاق افتاد. اتفاقی که موجب شد به معنای عمیق‌تری درباره نشانه ایمان بودن پاکیزگی برسم.

■■■

با شنیدن این جمله بیشتر شست‌وشو به خاطرم می‌رسید و انجام کارهایی که منجر به پاکیزگی شود. دلم می‌خواست این جمله در زندگی‌ام مصداق داشته باشد، برای همین تلاشم بر این بود تا تمیز باشم و جایی از خانه و زندگی‌ام آلودگی نداشته باشد. زباله‌ها را هر شب بیرون از خانه می‌بردم و درون سطل زباله شهری می‌ریختم. در کوچه و خیابان و... هم زباله نمی‌ریختم. لباس و وسایل شخصی‌ام هم که دیگر ردخور نداشت، امکان نداشت یکی از آنها کثیف بماند. حتی برای نظافت و تمیزی به خانه دوستان و آشنایان نزدیکم هم می‌رفتم تا در این‌باره کمکشان باشم. مثلاً برای خانه‌تکانی پاییزی یا نوروزی به خانه مادر و خواهرم می‌رفتم تا کمکشان کنم تا بهتر و دقیق‌تر خانه‌هایشان را تمیز کنند. برای نظافت آپارتمان خودم به فروشگاه محل می‌رفتم تا بهترین مواد شوینده را بخرم تا همه جا حسابی برق بیفتد. امکان نداشت گردی بر وسایل خانه‌ام بنشیند و بیشتر از چند ساعت فرصت اقامت در خانه‌ام را پیدا کند؛ چون خیلی زود به سراغش می‌رفتم، پیدایش می‌کردم و با دستمالی آن را برمی‌داشتم و زیر شیر آب روانه چاه فاضلابش می‌کردم. خلاصه تمیزی در زندگی من حرف نخست را می‌زد. این را دیگر تمام دوستان و فامیلم هم می‌دانستند و به من لقب خانم‌تمیزه را داده بودند. با این کارها خوشحال بودم که دست‌کم نشانه ایمان در من وجود دارد.

الان که فکرش را می‌کنم، از آنها پشیمان که نیستم هیچ، خوشحال هم هستم، چون با آن کارها به پاکیزگی که برای سلامت روح و جسم آدم لازم است، کمک بزرگی می‌کرده‌ام. ولی خب دیدگاه من در آن‌باره باید تغییراتی پیدا می‌کرد تا عمیق‌تر به مسئله نگاه کنم. این تغییر چیزی بود که در زندگی من کم بود؛ توجه به عمق مفهوم پاکیزگی که نشانه‌ای از ایمان داشتن است. آن تمیزی‌ها و بشور و بساب‌ها به خودی خود زمینه‌ساز راهی شد که اکنون به آن رسیده‌ام.

نگاه من به پاکیزگی واقعی وقتی تغییر کرد که خود به خود به اینجور چیزها بیشتر فکر کردم. می‌دانستم که دیگر تمیزی که نشانه ایمان است در زندگی من موج می‌زند، ولی هنوز با تردید از خودم می‌پرسیدم که پس دیگر می‌شود به من گفت باایمان یا نه؟ این پرسش همراهم شده بود و رهایم نمی‌کرد، تا اینکه روزی به دعوت یکی از دوستانم به مجلسی رفتم. مجلس به منظور دعا و نیایش برگزار می‌شد. نخستین چیزی که با ورودم به آنجا نظرم را به خود جلب کرد، سادگی و بی‌پیرایگی بود. برخلاف بسیاری از خانه‌هایی که رفته بودم و تزئین یا تجملات در آنها به چشم می‌آمد، در آنجا سادگی برایم تزئین غالب بود. آن روز مراسم برگزار شد و من در تمام مدت احساس سبکی، راحتی و آسودگی خیال و ذهن داشتم. آرامشی که در آن محیط به من دست داد بی‌نظیر بود. با خودم گفتم این آرامش مگر می‌تواند به جز اینکه منشأ ایمانی داشته باشد از جنس دیگری باشد؟ من آرامش را در بین ذرات این خانه احساس می‌کردم و به پرسشی که مدتی همراهم شده بود فکر می‌کردم. دلم می‌خواست بدانم ایمان زندگی من را پر کرده است یا نه؟ دوست داشتم بدانم که ایمان دارم؟ باایمان هستم؟ و...

دیگر این هم برایم دغدغه شده بود که بدانم ایمان صاحب این خانه از کجاست؟ چه چیزی در زندگی‌اش جاری است که با وجود اینکه خیلی معمولی به نظافت خانه پرداخته است، ولی آرامش درونش خیلی بیشتر از خانه من بود، با آنکه آن همه می‌شستم و می‌ساییدمش. توجهم به رفتار میزبان جلب شد تا بدانم این آرامش از کجا آب می‌خورد. مراسم که تمام شد میزبان رفت و با سینی چای وارد شد. استکان‌های چای در کنار بیسکوئیت‌های درست شده از گندم سادگی فضا را بیشتر می‌کرد. چای را که می‌نوشیدیم، هرکسی درباره چیزی حرفی می‌زد. یکی از مهمانان درباره دوستی که دیگر به مجلس نمی‌آمد و به جای آن به مجلس شخص دیگری می‌رفت، چیزی گفت. حواسم به میزبان بود که خانه‌اش آرامش را به من هدیه کرده بود. او سکوت کرده و چای می‌نوشید. بیشتر مهمانان چیزی درباره آن شخص گفتند، ولی میزبان باز هم در سکوت نگاهش به جایی بود که معلوم نبود کجاست. انگار می‌خواست نگاهش هرجایی باشد جز آنجایی که غیبت برپا بود. این را می‌شد در لبخند و نگاهش دید. ناخواسته توجهم به ظاهر او جلب شد و باز هم جز سادگی چیزی دستگیرم نشد. اثری از زرق و برق‌های تجمل‌گرایانه که توجه آدم را به خودش جلب می‌کند در ظاهر او دیده نمی‌شد. در برخوردش احساس رقابت پیدا نمی‌کردم. این احساس معمولاً در برخورد با خیلی‌ها از وجود آدم سربلند می‌کند. دلم می‌خواست میزبان را بیشتر بشناسم و بیشتر راه و روش زندگی‌اش را درک کنم. برای همین چند جلسه دیگر هم شرکت کردم. کم‌کم دستم آمد که میزبان هرگز دروغ نمی‌گوید. پشت سر کسی حرف نمی‌زند و بیش از همه کتاب می‌خواند. همه جا را پاک می‌کند، ولی نه به طور افراطی، بلکه خیلی معمولی و در حد لازم. با کسی یا موجودی نامهربان نیست، اسراف هم نمی‌کند. خوراکی که می‌پزد بیشتر با مواد تازه طبیعی است. رابطه خوبی با فرزندانش دارد و برای همسایه‌ها هم همسایه خوبی است. تمام تلاشش این بود که برای برگزاری جلسات غنی‌تر و انتقال دانش به‌روزتر، هر بار مطالعه سازنده‌ای داشته باشد. در زندگی و آگاهی او رکود جایی نداشت و تازگی پیدا بود. شاید هم همین نکته از همه بیشتر ایمان را در دل، خانه و زندگی او جاری کرده بود؛ آگاهی و تازگی.

در حضورم در آن خانه چیزهای زیادی دستگیرم شد که برایم راهگشا شد. دیگر این پرسش دغدغه ذهنم نیست که ایمان دارم یا نه، چون تلاشم بر این است که در عمل ایمان داشته باشم. دیگر بشور و بساب‌های همیشگی برایم دغدغه باایمان شدن نیست، چون آن را تمام ایمان نمی‌دانم. خیلی خوب است که من به پاکیزگی و بهداشت تا آن اندازه اهمیت می‌دادم، ولی تمام چیزی نبود که ایمان من به آن نیاز داشت. پاک کردن واقعی از درون و قلب من باید پیش می‌آمد تا ایمان را در زندگی من جاری کند. درست مانند آن میزبان که در عمل، نه سخنی به غیبت می‌گفت و نه دروغی. من آموختم که پاکیزگی واقعی، انجام کارهایی است که باعث می‌شود آرامش به قلب وارد شود، تا جایی که دیگران در کنارم و در خانه‌ام احساس آرامش و راحتی کنند. هر آدمی اشتباهاتی دارد، بنابراین آن میزبان هم حتماً در زندگی اشتباهاتی داشته است، ولی دست‌کم تلاشش در درستکاری بوده است. شاید او با تلاش در درستکاری توانسته است برای خانه، زندگی و محیطش و به ویژه خانه وجودش پاک‌کننده و به نوعی حتی ساحل نجاتی برای دیگران نیز باشد.

> در زندگی و آگاهی او رکود جایی نداشت و تازگی پیدا بود. شاید هم همین نکته از همه بیشتر ایمان را در دل، خانه و زندگی او جاری کرده بود؛ آگاهی و تازگی